

به نام خداوند جان و خرد

با هر دو طرف مغزتان بنویسید!

نویسنده:

هنریت آنه کلوز

مترجم:

زهرا فکوری



سرشناسه: کلاوزر، هنریت آن
Klauser, Henriette Anne
عنوان و نام پدیدآور: با هر دو طرف مغزتان بنویسید! / نویسنده هنریت آنه کلوز؛ مترجم زهرا فکوری.
مشخصات نشر: تهران: طاهریان، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص؛ ۱۶×۲۱×۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۴-۰۰۸-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: Writing on both sides of the brain : breakthrough techniques for people who write
موضوع: نویسندگی
موضوع: Authorship
موضوع: نویسندگی -- جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع: Authorship-- Psychological aspects
موضوع: فکوری، زهرا، ۱۳۷۰- مترجم
رده بندی کنگره: PN ۱۴۷
رده بندی دیویی: ۸۰۸/۰۲۰۱۹
شماره کارشناسی ملی: ۷۳۹۷۰۲۱



«با هر دو طرف مغزتان بنویسید!»

- مولف: هنریت آنه کلوز ● مترجم: زهرا فکوری
 - ناشر: انتشارات طاهریان ● نوبت چاپ: دوم ● سال چاپ: ۱۴۰۲ ● تیراژ: ۱۰۰ جلد
 - تایپ، صفحه‌بندی و طرح جلد: آرزو خسروپور ● قیمت: ۱۱۰/۰۰۰ تومان ● چاپ: شهر
 - شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۴-۰۰۸-۲ ● شابک الکترونیک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۴-۰۰۹-۹
-
- آدرس: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، پلاک ۲۶۶، طبقه چهارم، واحد ۱۱
تلفن: ۶۶۹۷۰۷۶۷-۶۶۴۹۲۷۳۳ تلفکس: ۶۶۹۷۴۱۵۲ www.Taherianpress.com
- با تشکر از همراهی هوشمندانه شما خواننده محترم، به اطلاع می‌رساند برای بهره‌گیری از تسهیلات و خدمات نوین حمایتی انتشارات طاهریان و همچنین شرکت در قرعه‌کشی خوانندگان ویژه مجموعه کتاب‌های به سوی موفقیت، لطفاً حتماً عدد ۱ را به شماره ۶۶۴۹۲۷۳۳-۱۰۰۰۰۰ ارسال کنید تا یکی از برندگان ما باشید.

فهرست

۵.....	سرود پیروزی.....
۲۵.....	تمرین حضور خدا.....
۳۷.....	تحقق بخشیدن به خواسته‌هایتان.....
۵۳.....	جادوی ایمان.....
۶۵.....	مراحل خوشنودی.....
۷۵.....	روابط انسانی هماهنگ.....
۸۷.....	چگونه احساسات خود را کنترل کنیم؟.....
۹۹.....	تغییر احساس "من".....

مقدمه

آیا شما فردی دارای کسب و کار هستید، که از هدر رفتن وقت کاری ارزشمندتان برای انجام کارهای نگارشی خسته شده‌اید؟ یا این که دانش‌آموزی با ۵ پروژه نگارشی در یک هفته هستید که همگی‌شان تا دقیقه نود باقی مانده است؟ یا نویسنده‌ای آزاد با آرزویی نهان در دورن‌تان برای برنده شدن جایزه پولیتزر هستید؟ این کتاب برای شماست. این کتاب به شما نشان می‌دهد که چطور تعلل را به نحوی مدیریت کنید تا به نفع شما کار کند و همچنین به شما یاد می‌دهد که چطور از زمان‌های خاموش و بلااستفاده خود آن هم در زمانی که انگیزه‌تان در اوج خود قرار دارد، بهره ببرید.

آیا تا به حال همکاران در اداره را دیده‌اید که یادداشتی را به سرعت نوشته یا گزارشی مهم را کاملاً به آسانی می‌نویسد؟ در آن زمان با خودتان آرزو می‌کنید: «کاش من هم چنین تسلطی بر کلمات داشتم. کاش می‌توانستم با اعتماد به نفس بیشتری بنویسم.» این کتاب برای شماست. این کتاب ماهیت ارتباط شما با نگارش را برای همیشه تغییر خواهد داد.

آیا تا به حال به یک نویسنده رمان که اخیراً سومین رمان خود را به چاپ رسانده و حق کپی‌رایت فیلم خود را به بالاترین پیشنهاد فروخته و با اشتیاق بر روی رمان چهارمش کار می‌کند، غبطه خورده‌اید؟ این

کتاب برای شماست. این کتاب تولید نگارش‌تان را به میزانی چشمگیر بالا برده و به شما آموزش می‌دهد که چطور مطلبی را که در درون خود دارید، با صدا و روش خاص خودتان بگویید.

مبنای این کتاب بر این باور است که نگارش و ویرایش دو عمل مغزی مجزا بوده و مشکل ما در توانایی بیان خود در نگارش به طرزی روان، ناشی از انجام این دو وظیفه به صورتی همزمان است. هدف این کتاب، ارائه روشی جدید برای نگارش است، روشی که ابتدا بخش خلاق مغز شما را آزاد کرده و به شما کمک می‌کند تا بهترین نوشته خود را تولید کرده و سپس مهارت‌های ویرایش شما را به نحوی مدیریت می‌کند تا نسبت به داشتن بهترین متن، حساس و تیزبین شوند. این روش، ابزار نگارش و تکنیک‌هایی را برای شما فراهم می‌کند که به خوبی در مابقی زندگی‌تان از آن بهره خواهید برد.

کتاب حاضر، «با دو طرف مغزتان بنویسید!»، بر مبنای کارگاه‌هایی مدون شده که من طی چندین سال گذشته ارائه کرده‌ام، کارگاه‌هایی که مردم شرکت‌کننده در آن، ضمن احساس نگرانی و نارضایتی در مورد نگارش خود، تکنیک‌های این کتاب را به کار برده و شاهد تفاوت‌های چشمگیری در نحوه نگارش خود بوده‌اند. این کتاب، کارگاهی را در قالب کتاب بیان کرده و روش‌های مشابهی را که من در کارگاه‌های حضوری بیان کردم ارائه داده که می‌تواند در دراز مدت نتایج مشابهی را برای شما نیز فراهم آورد.

در واقع این کتاب نگارش با دو طرف مغز به روش صحیح را می‌آموزد و به همین دلیل خیال شما را تا پایان عمر در مورد نگارش درست آسوده می‌کند.

این کتاب چه کاری برای شما انجام می‌دهد؟

اگر نجوایی ایرادگیر در درونتان دارید که از کار نگارش شما انتقاد کرده و هر چیزی را که می‌نویسید ویرایش می‌کند، این کتاب به شما آموزش می‌دهد که چگونه در مقابل این نجوا بایستید و این انتقاد درونی را به همراه خود تبدیل کنید. با خواندن این کتاب، شما خواهید دانست که چه زمانی ویرایش کرده و چه زمانی ویرایش را انجام ندهید و چگونه این کار را با بیشترین کارآمدی انجام دهید.

اگر نیاز به نگارش به عنوان بخش لاینفک کار شماست، و متنی را برای چاپ شدن می‌نویسید یا اگر خود را درگیر نوشته تشکر و تقدیر و مکاتبات روزمره می‌بینید، کتاب نگارش با دو طرف مغز به شما کمک می‌کند تا از هیجان دلهره آمیز در زمان مواجهه با برگه خالی خلاص شوید. این کتاب به شما نشان خواهد داد که چطور سرعت نگارش خود را بالا برده، و روشی ابداعی را برای شرح طرح کلی نگارش به شما معرفی کرده و همچنین به شما کمک می‌کند تا عادت‌های نگارشی را که مانع انجام کار شما به بهترین نحو می‌شوند، فراموش کنید.

هدف من از نگارش این کتاب، تغییر زندگی شما است. از این که بیش از حد بی پروا باشم هراس ندارم، زیرا من شاهد این امر بوده‌ام که اصول نگارشی که با جزییات در این جا بیان شده‌اند سبب ایجاد اثرات

سودبخش زیادی در زندگی مردم شده است. کاسبان، وکلا، نویسندگان آزاد، پزشکان، دانش آموزان، مدیران اجرایی، کارکنان پارلمان، مقامات رسمی منتخب و کارمندان حکومتی، و به طور کلی مردم با تخصص‌های متنوع، در کارگاه نگارش من شرکت کرده و این تکنیک‌ها را برای نگارش حرفه‌ای و شخصی خود به کار برده و نتایج خیره‌کننده‌ای اتخاذ کرده‌اند. این مفاهیم نحوه برخورد آن‌ها در زمینه نگارش را به صورتی اساسی تغییر می‌دهد. وقتی یکی از شاگردان سابقم را ۵ سال بعد از شرکت در کارگاه دیدم، او بدون هیچ هیجان لحظه‌ای و بنابر تجربه‌اش از این کارگاه به من گفت: «نگارش دیگر برایم دشوار نیست.» و ادامه داد: «من به راحتی هر آنچه را که نیاز دارم می‌نویسم و به سراغ کارهای دیگر خود می‌روم.»

بنابراین هدف من در این کتاب، بدین گونه توصیف می‌شود: ایجاد تغییری بنیادی و همیشگی در روش و نگرش شما در مورد نگارش و متعاقباً بهبود محصول نهایی شما.

اما قدرت حقیقی این کتاب در درون شماست. هدف شما از مطالعه این کتاب چیست؟ هدف‌تان از انجام این تمرین‌ها چیست؟ دوست دارید شاهد رخ دادن چه اتفاقاتی به صورت حرفه‌ای و فردی در زمینه نگارش خود باشید؟ اهداف شما چیست؟ دقیق باشید. پاسخ این سوالات را بنویسید.

مسئولیت تمام آنچه در زمان مطالعه این کتاب، انجام تمرین‌ها و تلفیق کردن ایده‌هایش در نگارش روزانه‌تان رخ می‌دهد، بر عهده بگیرید. این مطلب را به عنوان هدف خود در نظر بگیرید: این کتاب قدرتمندترین،

اثرگذارترین، مهیج‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین کتابی است که تا کنون خوانده‌اید. (من به این نکته باور دارم که داشتن یک نگرش مفید در مورد هر کاری که می‌خواهید آغاز کنید، موثر خواهد بود). مطمئن باشید که تغییر ایجاد شده در شما بعد از خواندن این کتاب، یک تغییر جزئی نخواهد بود، بلکه یک چرخش ۱۸۰ درجه و کلی است. این تغییر را نیت و مقصود خود قرار داده و آن را به عنوان یک هدف در نظر بگیرید و در تمام طول مسیر به سمت آن گام بردارید.

من نمی‌خواهم که این کتاب تبدیل به یک کتاب مرجع کتابخانه‌ای یا نمونه‌ای برجسته روی میز کنار دستی شما شود. شما از طرف من این مجوز را دارید که در روی صفحات این کتاب مطلب بنویسید، و جدالی که شما را جذب می‌کنند بالای کامپیوتر یا فضای کاری‌تان بچسبانید، گوشه‌های کتاب‌تان از فرط استفاده پاره شود یا حتی خودتان گوشه‌هایش را خم کنید، و از نوارهای کشی و گیره برای علامت گذاشتن بخش‌هایی به منظوز برگشت مجدد به آن استفاده کنید. دستور فرانسویس بیکن را دنبال کنید:

کتاب را به منظور تناقض یا رد کردن آن مطالعه نکنید، هرچند این بدین معنی نیست که مطالب آن را بدون سنجیدن باور کرده و بدیهی بشمارید، بلکه آن را بسنجید و مدنظر قرار دهید. برخی کتاب‌ها برای دانستن و بهره‌مند شدن و برخی برای درک شدن و پذیرفتن است و تعداد کمی برای بررسی دقیق و تحلیل کردن است.

این کتاب برای دریافتن و فهمیدن طراحی شده است. به شما اطمینان می‌دهم که شما اشتیاقی سیری ناپذیر برای خواندن این کتاب خواهید داشت.

این کتاب چطور پدید آمد

کتابی که خود را در روند انجام نگارش دخیل می‌داند، مرهون خوانندگان خود است تا بگویند که این کتاب چطور نگاشته شده است. با این وجود من خودم هر آن چیزی را که در موردش صحبت کرده‌ام، انجام دادم و بنابراین روش موجود در این کتاب، روندی متفاوت با ارائه سخنرانی را دارد. من در تلاش هستم تا هر آنچه که به منظور کمک به شما برای انجام نگارش برنامه ریزی کردم، خود نیز انجام دهم. من نیاز دارم که از تمامی ابزارهایم بهره ببرم تا این کلمات را بر روی کاغذ بیاورم. یقیناً اگر خود من تمرین‌های موجود در این کتاب را عملی نمی‌کردم، به سرعت دلسرد می‌شدم و این کتاب به وجود نمی‌آمد.

آیا تا به حال شنیده‌اید فردی بگوید: «من دوست دارم که کتابی بنویسم اما فرصت آن را ندارم.» در عصر سرعت و شتاب امروز، مردم اغلب کتابی نمی‌نویسند زیرا زمان انجام آن را دارند. من این کتاب را در زمانی که پشت چراغ قرمز و یا در صف اداره پست بوده‌ام و یا حتی وقتی در زمان درس شنای بچه‌هایم در لبه استخر منتظرشان بودم، نوشته‌ام. من این کتاب را در فاصله دو پرده از نمایش اپرا، در پشت صحنه تئاترها، در زمان سخنرانی‌های میهمانی و کنفرانس‌های ضیافت نهار، در بین قرارهای دندانپزشکی خانواده و درس‌های پیانو و تمرینات

فوتبال نوشته‌ام. من همواره یک گرامیداشت و طلب آمرزش برای خالق چینی کاغذ دارم. با وجود این که من مقدار زیادی کاغذ می‌خرم اما هنوز هم به اندازه کافی کاغذ ندارم. من این کتاب را بر روی دستمال سفره‌ها، در گوشه‌های سفره و پشت پاکت‌ها و بر روی برچسب‌های «پست کنید» آن هم در تمامی اندازه‌ها و رنگ‌ها، و همچنین در چندین دفترچه یادداشت کوچک و بزرگ نوشته‌ام و آن‌ها را با خودم حمل می‌کنم. من در هر چیزی که دم دست و قابل استفاده باشد، می‌نویسم (و این کار را با ابزار مورد علاقه‌ام انجام می‌دهم که در بین آن‌ها دو عدد خودکار مونت بلنکس و یک استریوک ۱۹۲۲، و یک روان نویس است). بعد از آن، من کلمات را در کامپیوتر خود وارد می‌کنم. من گاهی با تالیف و نگارش توسط کیبورد کامپیوتر احساس فخر به خود می‌گیرم. من هر فصل را با شاخه‌گزینی آغاز می‌کنم، این یک سیستم تولید ایده‌ها و سازمان‌بندی مواد است که در فصل ۵ توضیح داده شده است. من تمامی شاخه‌ها را به صورت چند رنگ و گاهی با استفاده از تصاویر به جای کلمات انجام دادم، تا بتوانم افکارم را ثبت کنم.

من می‌توانم چندین جلد کتاب را در دل سرگشتی و آشفتگی بنویسم و یا می‌توانم به راحتی در طول یک مسیر به نگارش آن بپردازم. اما برای ویرایش نیاز به خلوت دارم. وقتی که پیرامونم را این سردرگمی در برگرفته است، برای من دشوار است که آن را از نگارش خود بیرون سازم. محیط من مستلزم بازتاب کار ذهن من است. وقتی من در دانشگاه بودم می‌توانستم به کتابخانه دانشکده بروم به خصوص به اتاق مورد علاقه‌ام در طبقه بالای کتابخانه بروم، جایی که اغلب تنها بودم و

می‌توانستم پنجره‌های گوتیک را در بیرون ببینم و به بالای درختان که در طوفان تکان می‌خوردند بنگرم و هر قدر که می‌توانم حتی ۸ یا ۱۰ ساعت به نقطه‌ای مشابه خیره شده و آن موارد را با کار خودم تلفیق کنم. اما وقتی به خاطر یک قرار بیرون از کتابخانه در واقع در محیطی شلوغ بودم تنها می‌توانستم کاری سطحی را انجام دهم و انجام ویرایش برای من دشوار می‌شد. به همین دلیل، روشی انجام مشابهی در این جا به کار گرفته شده است: به منظور ویرایش به انزوا می‌روم.

فلسفه و مسیر (تائو) نگارش

در حین نگارش این کتاب، من حسی قدرتمند از آن چه که سی. جی. یونگ، روانشناس، به آن «همزمانی» می‌گوید داشتم: این به نحوی است که گویی جهانی نیز در حال مشارکت با من برای ایجاد این کتاب بوده است. این جهان شامل کتاب‌هایی که سال‌ها بدون مطالعه در قفسه‌های من باقی مانده بودند و به صورتی ناگهانی من را صدا زدند و دیدن افرادی منتخب در مکانی مناسب، تفکر از قیاس‌های گم شده، فرصت‌هایی ایجاد شده، و الطافی دیگر بود.

هر آنچه که در طول نگارش کتاب رخ دهد، و حتی انتقادها نیز یک سود برای نویسنده است: یک روش فوق‌العاده برای گذران زندگی. شما می‌توانید آن را مسیر (تائو) نگارش بدانید.

تشکرها

این بخش از کتاب یک بخش قدیمی و متداول برای نویسنده است تا از افرادی که وی را در راستای پیشبرد کارش، تشویق و حمایت کرده‌اند تشکر کند. این یک سنت خوب و سخاوتمندانه است، چیزی مشابه پرده آخر اپرا که در آن کارگردان و رهبر ارکستر با خوانندگان اصلی بر روی صحنه می‌آیند، وقتی که شما احساسی از شگفتی به تمامی مردم دارید که در پشت صحنه این نمایش کار کرده‌اند تا در خلق این سرگرمی سهیم باشند. در صورت داشتن نتیجه‌ای مطلوب، حتی شاید تکنسین‌های برق، کارگردان‌های پشت صحنه، گرمور هنرمندان و تدارکات نیز بر روی صحنه حضور پیدا کرده و تعظیم می‌کنند.

من با اشتیاق از تمامی مردمی که منتظر ایجاد این کتاب بودند آگاه هستم. و اگر بخواهم که از آن‌ها تشکر کنم، حداقل به صحنه‌ای بزرگ مانند متروپولیتن نیاز دارم تا با تمامی افرادی که من و کارم را باور داشته و برای تحقق این باور به حقیقت به من کمک کرده‌اند، بر روی صحنه بیایم. برای انجام این تشکر، ابتدا صحنه را با هزاران بازیگر پر خواهم کرد: منظورم تمامی دانش آموزانم است که با سنین متفاوت در این کارگاه شرکت کرده‌اند و از سن ۵ سالگی (لیزا، جیسون، پائول، امی و مارگارت) تا ۸۵ سال (هیزل، او، و هارولد) را در برمی‌گیرد. آن‌ها نیز در عین تدریس من به آن‌ها، به من درس می‌آموختند. لطفاً برایشان دست تکان دهید.

بعد من از این افراد می‌خواهم که به جلو بیایند و تعظیم کنند:

پیتر اسپارف، ماچر و مچماچر، که بدون حضور آن‌ها یقیناً این رویای نگارش صرفاً یک رویا باقی می‌ماند.

دوروتی هریسون، فرشته نگهبان من، یک انسان بی نظیر که همواره دیگران را بر خود مقدم می‌داند.

تام گرادی، فردی صبور و ویراستاری صریح، که به خاطر روش خردمندانه و بی نظیرش در دانستن نحوه رفتن به بطن ماجرا، شایسته تقدیر است. آرزو داشتم که او را به عنوان معلم اهنگساز خود داشتم.

جیم، همسر من، برای مراقبت دایمی و عشق خود و به دلیل این که با مثالش به من نشان داد که روش من بهترین روش برای نگارش است و فرزندانمان: جیمز به خاطر شخصیت قوی‌اش و وقتی که برای من می‌گذاشت تا ۵ صبح من را بیدار کند و همچنین نقاشی‌های دلپذیرش و پیتز که دغدغه من را داشت و تشویق و شوخ طبعی و تذکر دائمی‌اش که می‌گفت نباید روزی را بدون انجام نگارش به پایان برسانم، و امیلی به خصوص برای علامت شاد وی برای من که مزین با قلب‌ها و رنگین کمان بود و در آن برایم نوشته بود که تو بیش از نیمی از کار را انجام دادی و در آخر از کاترین برای آغوش‌ها و خنده‌هایش تشکر می‌کنم.

کلاریس کیگان، برای رفتنش به اروپا و آوردن خودکارهای سبک من و دادن دوربین کیو-ایکس ۱۰ و یک اتاق خالی برای نگارش و به اشتراک گذاشتن مصاحبه‌های شیوا و رسایش به من کمال تشکر را دارم.

گرگ و تریسی، که هر یک بهترین کافه موکاهای شهر را درست می‌کردند و مغازه‌ای به سبک ساموئل جانسون دارند، و یک مامن برای رهایی از طوفان زندگی برایم ایجاد کردند؛ و همچنین جف وست در مرکز کامپیوترهای خلاق (آیا لازم هست که باز هم افرادی را ذکر کنم؟)؛ آقای پاتریس ایلرز، او پی، برای لطف او به معنای واقعی کلمه که در مکان روزاری هیتس برایم به ارمغان آورده بود و به خصوص بابت گل‌های تازه‌ای که برایم می‌آورد از او کمال تشکر را دارم.

متصدیان کتابخانه در کتابخانه ادموندز به خصوص میلی تامپسون و لینا اریکسون برای احساس و صبوری آن‌ها، و همچنین برای مهارت و دانش‌شان به منظور کاوش حقیقت شایسته تقدیر هستند.

جورج کرسوویچ، وکیل رسمی دادگستری، برای گذر از این دوره سخت و دشوار و اتمام آن برای به اشتراک گذاشتن مصاحبه‌های سوزناک و نافذ. ریچارد هابز که خودش به مثابه هدیه بود و این که به من هدیه شجاعت داد، شجاعتی که سبب می‌شود تا همیشه بهترین را بنویسیم.

ماری هابز، برطرف کننده نواقص ناظر علوم مسیحی، نه تنها برای برطرف کردن این نواقص، بلکه ایمیل کردن هر آنچه که وی برطرف کرده است.

الس پت الکساندر که با هوش و کیک براوونی‌های خود من را استوار نگه داشت و کسی که علیرغم مهارت بی نظیرش در دستور زبان، هیچ اصل بدیهی را با زور به لهجه و بیان من اضافه نکرد.

ویکتوری سیرل به خاطر حساسیتش و برای زندگی‌ای که نامش را زنده نگه می‌دارد.

ایرن ارترهولت اولین کسی بود که به من توجه کرد و گفت: «به من آموزش بده تا با اعتماد به نفس بنویسم.» و از من خواست تا سوالاتی را بپرسم که منجر به ایجاد شاکله این کار شده و با حمایت و خنده‌های خوش طینتش آتش نگارش من را تقویت کرد و آن را روشن نگه داشت.

میمی بلوم که در صبح‌های سرد از راه دور در ساعت ۵:۳۰ صبح با من تماس می‌گرفت و با صدایی مهربان و مشوق می‌گفت: «صبح بخیر هنریت، وقت نوشتن است.» و دکتر سوزان اسمیت که وی نیز بخش جذاب برنامه بیدار باش میمی بود.

دکتر جوزف ای گرنن، فرد متخصص در امور قرون وسطی و از بهترین مشوق‌های من بوده و همچنین بابت این نکته که وی فردی بود که بر روی برگه دانشگاهی من نوشت، تحلیل آقای گاوان و شوالیه سبز، که کمی جوانمردانه بود اما به طور کل یک تحلیل خوب بود. با این که نمره او به من الف بود اما تا به امروز من هنوز خواستار این هستم که بنابر حرف ای گرنن یک شوالیه و جوانمرد باشم. متاسفم جو من نمی‌توانم در این امر کمکی بکنم و مانند تو فردی بزرگ بشوم.

بیل هاریسون برای تمامی مقالاتی که آورده و بحث‌های فلسفی که تولید کرد و این که او یک نابغه کامپیوتر با تمام وجودش بود، شایسته تقدیر است.

نانسی ارنست مدل و الهه موسیقی من. کرت ونگات می‌گوید ما همگی برای مخاطب یکسانی می‌نویسیم و امیدواریم که مابقی دنیا نیز آن را دوست داشته باشد. نانسی من این کتاب را برای تو می‌نویسم.

در نهایت من به شما مخاطبان برمی‌گردم و از شما می‌خواهم بایستید و از سوی ما تشویق و حمایت شوید. شما افرادی هستید که به اندازه کافی خودتان را باور دارید که این کتاب را بخوانید و باید به حد کافی مراقب باشید تا بهبودهای حاصله از این کتاب برای شما نیز اتفاق بیوفتند. و شایسته است که بدانید اگر قدرتی در این کتاب باشد می‌توانید مدعی باشید که از آن شما است و از قبل درونتان بوده است و شما تنها آن را کشف کرده‌اید.

متشکرم

فصل ۱

از ترس ناگهانی تا قدرت: غلبه بر کلمه نوشته شده

ذهنی که برای ایده جدید باز شود هرگز به جهت قبلی و اولیه خود برنمی‌گردد.

«الیور وندل هولمز»

وقت نگارش است. مهلت ارائه‌ی گزارش گذشته است، ناشر منتظر فصل بعدی است، رییس به این گزارش راهبردی نیاز دارد و موضوع برای رسیدن به نتیجه نهایی‌اش، منتظر متن گزارش درخشان شما است. پس چرا شما در این وضعیت، مشغول به کاری دیگر هستید و تمایلی ناگهانی برای انجام کاری دیگر مانند تلفن زدن یا بهم ریختن کاغذها بر روی میزتان دارید؟ شما چگونه به طور ناگهانی می‌فهمید که نیاز به تحقیق بیشتر برای نگارش دارید یا کاغذ تایپ درست نیست؟ چرا هر کلمه‌ای که می‌نویسید غلط به نظر می‌آید و چرا تا این حد تعلل می‌کنید؟

کتاب «با هر دو طرف مغزتان بنویسید!» پاسخ سوالاتی نظیر این را دارد. اگر شما از به تعویق انداختن نگارشی که باید انجام شود خسته شده‌اید و اگر بر این باروید که ایده‌ای در درونتان قفل شده و اعتماد به نفس کافی برای به اشتراک گذاشتن آن در قالب نوشته را ندارید، اگر خودتان را سزاوار تشویق شدن نمی‌دانید، زیرا نگارشی را که مناسب تخصص‌تان است انجام نمی‌دهید، پس خوش آمدید. اگر شما آماده پذیرش موارد بیرونی هستید، این کتاب را به عنوان کلید روانی کلام و جاده‌ای برای اعتماد به نفس خواهید یافت.

من گارگاه‌های نگارش را برای افراد تحصیل کرده، با استعداد و افراد صاحب سخنی برپا کردم، که اغلب آن‌ها متخصص و مسئول امور بزرگ نگارش بوده‌اند. این افراد از نگارش بیزار بودند. موارد زیر از جمله نظراتی است که من در کلاس‌هایم شنیده‌ام:

☹ همانطور که در نگارش پیش می‌روم، آن را مجدد مطالعه می‌کنم و نکاتی را می‌نویسم یا زیر نکاتی خط می‌کشم. این امر خیلی زمان می‌برد و با این حال، از شکل پایانی متن متنفرم.

☹ من یاد گرفته‌ام که جمله اولیه، مهم‌ترین جمله است. این جمله باید نظر خواننده تو را جلب کند، احساس و سبک را در درونش جای داده و پایان را پیش‌بینی کند. همه این‌ها باید در یک جمله باشد. گاهی اوقات من ۴۵ دقیقه یا حتی یک ساعت زمان می‌گذارم تا اولین جمله را بنویسم و گاهی بعد از صرف این همه مدت، هنوز این جمله را دوست ندارم. این امر، واقعاً مایوس‌کننده است.

☹ چرا این قدر زمان می برد تا بنویسم؟ وقتی صحبت می کنم به خوبی خودم را اداره می کنم. آرزو داشتم به همان راحتی که حرف می زنم، می نوشتم.

☹ من نیاز دارم که تمامی ایده هایم را قبل از نگارش مرتب کنم. باید قبل از شروع به گفتن، از همه مواردی که می خواهم بگویم کاملاً مطمئن شوم. من به دنبال هیچ اتفاق پیش بینی نشده ای نیستم.

☹ استفاده از دستگاه ضبط صوت (دیکتافون)، من را به شدت عصبی می کند. دوست ندارم منشی ام چیزی را بشنود که به نظر احمقانه می آید. من کلماتم را به دقت انتخاب می کنم. به نظرم همین دقت سبب می شود که کلماتم تا این حد باشکوه باشند.

☹ صرف زمان طولانی برای نگارش من را مستاصل می کند. نگارش من اغلب بیش از آنچه که باید طول می کشد و این امر من را از دست خودم عصبی می کند. من بعد از سال ها دیگر باید قادر باشم که سریع تر بنویسم و نتایجی را که می خواهم بگیرم.

☹ رئیس، من را به شدت عصبی می کند. هر وقت موعد یک گزارش می رسد به من می گوید: «فقط آن را بنویس. این گزارش خیلی مهم است. آن را از آغاز متن شروع کن و تا حدی پیش برو که به پایان آن برسد و بعد دست از نوشتن بردار. فقط آن را بنویس. زمانی را هدر نده و آن را انجام بده.» من نمی توانم این طور بنویسم. نگارش به این آسانی ها هم نیست. حتماً مشکلی در من وجود دارد.

☹ من با تک تک کلمات تقلا می کنم. دوست داشتم که نگارش آنقدر زجرآور نبود.

⊗ من دوست دارم بنویسم و فکر می‌کنم خوب می‌نویسم. فقط آرزو داشتم که تا این حد، زمان نمی‌برد.

⊗ من همه موارد در مورد کارم را دوست دارم، به جز نگارش. من از نگارش متنفرم. اگر بتوانی ترس من از نگارش را از من بگیری، پس تو یک جادوگر هستی .

در هر جایی از نگارش که هستید چه از نگارش لذت می‌برد و چه از آن متنفر هستید، می‌توانید به سطحی بالاتر بروید. یک عادت کاری که تقریباً تمامی مشکلات نگارشی را در خود جای می‌دهد، داشتن گرایش برای نگارش و ویرایش به صورت همزمان است. این کتاب در مورد فراگیری مجزا کردن این دو کارکرد است: ابتدا نگارش، تلنگر به سمت راست مغزتان برای سبک، ریتم و صدا، برای احساسی که یک فرد با انسانی دیگر سخن می‌گوید. سپس ویرایش، یعنی فراخواندن استعدادهای بخش چپ مغزتان که منطق، دستور زبان و ساختار را ارج می‌نهد.

اضطراب از نگارش، امری جدیدی نیست (بعدها در این فصل خواهید دید که من به صورت فردی، پیشینه آن را در قرن اول پیش از میلاد ثبت می‌کنم)، اما در نهایت به صورت مشکلی شناخته شده که درمان دارد. این کتاب، گامی فراتر از کمک برای غلبه بر مشکل ناگهانی برداشته و به شما نشان می‌دهد چطور تغییر کنید تا بتوانید به صورتی بنویسید که تا کنون پیش از آن ننوشته‌اید و بهترین و روان‌ترین کار نگارشی‌تان را تولید کنید.